

ادداشت روزنامه‌نگار مستعفی

کرم‌کشی و جریان سیال ذهن

لیلی فرهادپور

● همه این کارها برای کرم‌کشی است، کرم بازیگری، کرم فیلم، کرم سینما... اینها را احمدآقا خیلی صادقانه رو به دوربین می‌گفت: تو فیلم «مردان ارباب جمشید». احمدآقا، حسن فردین، غلام زاپنی، ممد لالی، چیچو و... و بقیه این سیاه‌لشگرهای قدیم (هنرور جدید) این‌گونه در تازه‌ترین فیلم مستند ساخته پگاه انگرگانی و درنا مدنی، رو به دوربین برای همه درددل می‌کنند؛ اما این فیلم فقط درددل نیست؛ بلکه نشان می‌دهد چگونه می‌شود که آدم‌های بزرگ و بالغ عین یک مشت بچه دور هم جمع می‌شوند و حسن فردین می‌شود کارگردان با یک دوربین دستی کوچک و ارزان و بقیه می‌شوند بازیگر و شروع می‌کنند بازی‌کردن و فیلم‌ساختن. به قول حسن فردین آخرش هم یک پولی می‌دهند به یکی از این تدوین‌گرهایی که فیلم‌های عروسی و... را تدوین می‌کند تا فیلم‌هایی که گرفته‌ند، راست‌وریسن کنند و یک موسیقی نوستالژیک از فیلم‌های قدیمی اکشن هم روش بگذارند و بشود فیلم خودشان، بشود فیلمی که در آن نقش پررنگ دارند، با یک عالم دیالوگ و نه یک نقش عبوری بدون دیالوگ! (مهم‌ترین مسئله برای هنروران قدیم و جدید داشتن دیالوگ است. من خودم شاهد بودم که چقدر برایشان مهم است). بعد هم این فیلم را خودشان می‌بینند و ببینند و گاهی هم بدهند دوستان و فامیل اگر فامیلی برایشان مانده باشد) هم ببینند. فیلم «مردان ارباب جمشید» آینه خوبی است از عشق به سینما، عشقی کور که با ترانه سکناس آخر فیلم بامسماثر شد: عاشقم من عاشقی بی‌قرارم... اما بامسماثر از این ترانه همانا گفته احمدآقااست که می‌گوید این فیلم‌ها را می‌سازیم، برای کرم‌کشی. شاید همه ما کارهایی که انجام می‌دهیم، به‌نوعی کرم‌کشی محسوب می‌شود، یعنی همه کارهایی که منافع مالی نداشته باشد؛ ولی اصرار به انجامش داشته باشیم. اصولا همه کارهای فرهنگی همین‌طور است. آن گروه تئاتر که یک سال کار می‌کند، تمرین می‌کند و پولی که درمی‌آورد، با وقتی که گذاشته شده است، اصلا قابل قیاس نیست با نویسندهای که چند سال طول می‌کشد تا یک رمان بنویسد، پولی که می‌گیرد، اصلا شوخی است و مثال‌هایی دیگر، خلاصه همه اینها را می‌توان در زمره کرم‌کشی شخصی قرار داد. اما یک وقت‌هایی کرم‌کشی‌ها دیگر شخصی نیست و همیشه هم قابل تقدیر نیست (مثل زحمتی که یک نویسنده یا یک تئاتری می‌کشد) مثل عکس سلفی گرفتن وقت و بی‌وقت فلان نماینده مثلا... احتمالاً کرم‌کشی از آن فعالیت‌هایی است که به وسیله کودک درون‌مان انجام می‌شود؛ اما کودک درون مثل تمام کودکان واقعی عالم، لزوماً همه کارهایش معصومانه نیست، گاهی هم خیلی بدچسبانه شده است، حتما شما هم شاهد این صحنه بوده‌اید که کودکی با تمام وجودش گریه می‌کند و مثلا عروسک کودک هم‌بازی‌اش را می‌خواهد و التماس می‌کند که بگذارد لااقل دستی به عروسک بکشد؛ ولی کودک صاحب عروسک با بدجنسی تمام عروسک را هرچه بیشتر به خود می‌چسباند و از زاری دودش عشق می‌گیرد، فقط بچه‌ها می‌توانند این‌قدر ظالم باشند و ایضا افراد بزرگسالی با ذهنی بسته مانند یک کودک لجباز و ظالم، وای به حال وقتی که گاهی جایی هم در دست این نوع افراد بزرگسال باشد! یعنی مثلا شما که منتقد سینمایی باشید و ریشه داوری جشنواره فجر را بزیند؛ یا این دبه که چرا دودش عشق می‌گیرد، فقط بچه‌ها می‌توانند این‌قدر به کرم‌کشی و ماجرای آن عروسک کاذبی ندارد؟ همچنین نمایش حرفه‌ای کار رضا کیانیان را دیدم که نوشته دوشان کواچویچ است و موضوع آن درباره فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و پیامدهای آن است و رویکردی کمدی-اجتماعی دارد. کیانیان این نمایش را برای اثر ترجمه ایرج امامی و از روی ترجمه انگلیسی که در آف برادوی اجرا شده، به صحنه برده و هدایت هاشمی و بهار رهنما دیگر بازیگرانی هستند که در کنار او به ایفای نقش می‌پردازند و دوشان کواچویچ، یکی از مشهورترین هنرمندان تئاتر اهل یوگسلاوی است که فیلم‌نامه مشهور «زیر زمین» را برای ایمر کاستاریکا نوشت و این فیلم‌ها جشنواره فیلم کن در سال ۱۹۹۵ توانست نخل طلا را دریافت کند. سوزه این نمایش بسیار جذاب است، اینکه با بازجوییت با مأمور مستقیمت مواجه شوی، نمونه مشهورترش فیلم «زندگی دیگران» ساخته فلوریان هنکل‌فون دونرسمارک و برنده جایزه اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی‌زبان سال ۲۰۰۶ است. اصولا تمام کسانی که فعالیتی سیاسی کرده باشند یا در زندگی‌شان تغییرات سیاسی شدیدی در مملکت‌شان رخ داده باشد، مجذوب این سوزه می‌شوند؛ اما واقعا اگر فردی کرم‌ش گرفت که با موردش بازی کند، چه می‌شود؟ حق همین است که بشود که دوشان کواچویچ نوشته‌اش است؛ ولی از یک منظر دیگر هم می‌توان به متن کواچویچ نگاه کرد، یعنی از منظر دریدایی مثلا، حتما این مأمور محترم اول سوزه‌اش را برای خودش دیگری‌سازی کرده تا بتواند زاغ‌سپاهش را چوب بزند و تا جایی پیش برود که حتی سوزه بشود از جملیش! وگرنه برای سوزه‌یچاره که مأمور یک غیاب مسلم است، البته تا وقتی که دنیا این‌کیف‌گون شود و این غایب رخ ننماید؛ و آنجاست که مأمور اداره کتاب که قبالا دانشجوی معترضی بود، از پلیس مخفی سابق سراغ کتاب‌های نوشته‌اش را می‌گیرد، یعنی کل تفکراتش که به زبان آورده بود و مأمور همه را برایش ضبط کرده بود. اینجاست که آدم دیشک مأمور مستقیم می‌خواهد.

ادامه از صفحه اول

ما نیز قبول کردیم و فرصت می‌آمد،... اما آنها درباره اینکه برای ادامه این همکاری نیز برنامه‌ای دارند یا خیر؟ پاسخ دادند: «فعلا برنامه‌ای نداریم، اما اگر خانم بنی‌اعتماد از نتیجه همکاری با ما راضی باشند، باعث افتخار و خوشحالی ماست که این همکاری ادامه یابد.» سپس شجریان در صحبت به پرسشی مبنی بر اینکه چرا در موسیقی اصیل ایرانی چندسالی است انسداد به‌وجود آمده و خلاقیات‌هایی که صورت می‌گیرد، خارج از چارچوب است، گفت: «روزگار امروز ما با ۲۰ یا ۳۰ سال پیش تفاوت دارد و طبیعتا موسیقی ما نیز دچار تغییر شده است. چیزی که برای من به‌عنوان خواننده موسیقی اصیل ایرانی اهمیت داشته، این بوده است که یک‌گونه می‌توان ریشه‌ها را حفظ کرد و از این تغییرات ترسید. مشکلات زیادی وجود دارد، اما نکته مهم این است که پیوندادن نسل آینده این‌کشور که قرار است موسیقی را بشود و با آن زندگی کند و نه به‌عنوان ویترین، افتخار آن را نصب کند، کار مشکلی است. باید موسیقی را به‌سه آنها ارائه داد تا خودبه‌خود نسبت به آن جذب شوند». همایون شجریان در ادامه بیان کرد: «امکان دارد لذت و سلیقه شخصی من چیز دیگری باشد، اما سعی می‌کنم لذت‌هایم را در چیزهای دیگر پیدا کنم که قابل تغییر باشد». پورنظری نیز در همین زمینه اظهار کرد: «موضوع بر سر ادامه این راه است؛ ما باید فکر کنیم چگونه این پیوند برقرار می‌شود. مهم‌تر از موسیقی ما فعلا ادبیات ماست، زیرا شاید موسیقی دستگاهی ۳۰۰ یا ۴۰۰ساله باشد، اما ادبیات ما ریشه‌ای هزاران‌ساله دارد؛ این یک هشدار است».او ادامه داد: «من از همایون تشکر می‌کنم که با من در این کار همراه بود، درحالی‌که اندیشه خودش را داشت. ما سعی می‌کنیم نقاطی را که می‌تواند افراد بیشتری را به فرهنگ و ادبیات ما جذب کند، پیدا کنیم. این کار سختی است و ما کار را به‌شکل سهیل‌الوصول نکرديم که مردم خوششان بیاید، من به همان اندازه که تعریف و تمجید شنیدم، دشنام نیز خوردم. البته اگر ما این کار را نکنیم، موسیقی ایرانی زبان زنده جامعه نخواهد بود. باید از این راه، حمایت اساسی شود».

استاد شجریان به صحنه باز خواهد گشت؟

صحبت از استاد شجریان که به میان می‌آید، نفس‌ها به شماره می‌افسد. همایون شجریان در مقابل پرسشی درباره صدور مجوز فعالیت استاد شجریان گفت: «آلبوم ایشان مجوز گرفته و تا‌به‌حال، آلبوم «طریق عشق» را منتشر کرده‌ایم.

برخی کارهای گذشته او که به یکی، دو سال پیش متعلق است و کسی آنها را نشنیده نیز کارها برای انتشارش در حال پیش‌رفتن است. فعلا امکان به‌صحنه‌آمدن پدرم وجود ندارد و همه ما منتظریم این مسیر به خوبی و خوشی طی شود». سهراب پورنظری نیز در ادامه نقد خود را به این شرایط اعلام می‌کند: «مجوزی که درحال حاضر داده شده باید چندین سال پیش داده می‌شد. یک کودک پنج‌ساله نیز می‌داند که دادن مجوز در این زمان چه دلیلی دارد؛ وقتی که شجریان در حال درمان بیماری‌اش است، از مجوز و اجرای زنده صحبت می‌شود. کاش این‌ مجوز زودتر صادر می‌شد که استاد روی صحنه بیاید».

همایون شجریان در پاسخ به دل‌نگرانی عمومی که نسبت به حال پدرش وجود دارد نیز گفت: «حال ایشان نسبت به چند ماه پیش بهتر است؛ اما به‌دلیل ۱۵ جلسه رادیوترابی، آسیب‌های عصبی به ایشان وارد شده است. اگرچه سرطان ایشان کنترل شده، اما همچنان در کمین است و ما نگران هستیم. باید به ایده‌ال‌های سلامتی ایشان برسیم. درمجموع حالشان بهتر است، اما نگرانی‌ها ادامه دارد».

همایون شجریان در مراسم رونمایی آلبوم «خاوندان اسرار»

شرایط بازگشت پدرم به صحنه مهیا نیست

عسل عباسیان



عسل عباسیان، همکار مدتی شجریان

♦♦♦

در ادامه نشست شجریان پسر، درباره صحبت‌های فردین شهبازیان - رهبر ارکستر ملی - مبنی بر دعوت‌کردن او به این ارکستر که از سوی همایون شجریان تکذیب شد، توضیح داد: «آقای شهبازیان برای طرح این‌ موضوع به‌دنبال من می‌گشتند، اما من را پیدا نکردند؛ زیرا من شماره‌تلفن‌هایی را که نمی‌شناسم، پاسخ نمی‌دهم. از طرفی ایشان عجله داشتند که در مدت یک هفته تا ۱۰ روز، کار انجام شود؛ اما من به‌دلیل اینکه از این موضوع بی‌خبر بودم، گفتم من از این ایده بی‌اطلاع هستم. در آن زمان درگیر تور کنسرت شهرستان‌هایم بودم. البته خوشحال می‌شدم اگر این اتفاق می‌افتاد». او در پاسخ به اینکه اگر در آینده این فرصت ایجاد شود، آیا به‌عنوان خواننده با ارکستر ملی همکاری خواهد کرد؟ گفت: «اگر واقعا فرصت باشد، چراکه نه؛ اما برنامه سال آینده کنسرت‌های ما ممکن است برای انجام پروژه‌های جدید دست‌وپایگر باشد؛ اما از لحاظ خواست قلبی هم همکاری با ارکستر ملی فرصت مغتنمی است».سرانجام حرف از «خاوندان اسرار» هم به میان می‌آید. پورنظری درباره تأخیر در انتشار این

آلبوم نیز می‌گوید: «این آلبوم حدود دو سال می‌شود که آماده انتشار است؛ اما دلیل دیرکرد انتشار آن، ترافیک کاری بود و آثاری با فضای مشابه آن وجود داشت که ما اولویت انتشار را به آن آثار دادیم». شجریان نیز درهمین‌زمینه ادامه می‌دهد: «یکی از چیزهایی که فرصت را برای انتشار این آلبوم از ما گرفت، کار من با فردین خلعتبری - آهنگ‌ساز - بود که چهار، پنج سال پیش به پایان رسید و قرار بود، چندماه پیش آلبوم آن منتشر شود؛ اما این اتفاق نیفتاد».حمید نعمت‌الله پایان‌بخش حرف‌هاست. پورنظری با اشاره به موسیقی فیلم «رگ خواب»، با گلیابه گفت: «در اختتامیه فیلم فجر بدون اینکه ما بدانیم، اتود اولیه قطعه «آهای خیردار» را بخش کردند. این اتود از کجا به دست‌شان رسیده است، «رگ خواب» در جشنواره دیده نشد، موضوع مهمی نیست؛ بلکه مهم این است از همین پرده سینما بدون اینکه سود مالی به من و همایون برسد، این آثار دست‌به‌دست کیپی می‌شود».او در پاسخ به یکی از خبرنگاران که گفت چرا پورنظری در موسیقی فیلم، خودش را به آثار حمید نعمت‌الله، کارگردان، محدود کرده است، اظهار کرد: «من این‌ کار را نکرده‌ام، درواقع حمید نعمت‌الله خودش را به من محدود کرده. او هنرمند درجه یکی است که دیشد در سینما، مثال‌زدنی است. البته من از کار اثر دست‌به‌دست می‌کنم».پورنظری ادامه داد: «مثلت میان من، همایون و حمید در سینما شکل گرفته است و ما وقتی به صحنه می‌رویم، چشم‌بهسته یکدیگر را پیدا می‌کنیم».شجریان نیز درباره قطعه «آهای خیردار» گفت: «این قطعه‌ای که دست‌به‌دست می‌شود، آهنگ تیتراژ نیست؛ بلکه در متن فیلم وجود دارد. البته ما آن را برای فیلم، کوتاه کردیم. موسیقی فیلم «رگ خواب» به‌زودی منتشر خواهد شد و در آن، تیتراژ و یک تصنیف که در فیلم استفاده نشد، خواهد بود. آنچه مردم از «آهای خیردار» می‌شنوند، درواقع ماکت اولیه کار است که بعدها با آن، سازهای دیگری نیز اضافه و باحساس‌تر شد».او در پایان گفت: «فکر می‌کنم تیتراژ «رگ خواب» برون‌ریزی فشارهایی است که به شخصیت فیلم می‌آید. جالب آنکه موسیقی‌ای که از روی پرده‌های سینما ضبط شد و هواداران بسیار پیدا کرد و هزاران بار شنیده شد، در جشنواره فجر سی‌وینجم حتی کاندیدای بخش موسیقی هم نبود که این اتفاق از نظر پورنظری بی‌اهمیت تلقی می‌شود؛ چراکه اثر به گوش مردم رسیده و آنها از شنیدن این قطعه خشنودند.



منتقد فیلم بنا بر آنچه از مسعود فراستی نقل‌قول شده، این حرف‌ها را خوب نمی‌داند، چون جای گفتن‌شان در مجلس نیست. اگر این حرف‌ها در یک مغل سینمایی یا در یک برنامه تلویزیونی یا مجله مطرح می‌شد؛ به‌رحال نظر کارشناسانه است، اما بردن این حرف‌ها به مجلس اعتبار نقد فیلم را مخدوش می‌کند؛ چون نقد فیلم یک دیدگاه و یک نوع حرکت فرهنگی است که اصلا هدفش محدودکردن یا توقیف یک فیلم نیست. این نظرات مثبت و منفی درواقع باید به درد خود فیلم‌سازان یا مخاطبان سینما بخورد و اگر قرار باشد که این نقدها توقیف فیلمی را رقم زند، دیگر نقد فیلم بی‌اعتبار می‌شود و آن کارکرد سازنده‌اش را نخواهد داشت. اما مهرزاد دانش یادآوری می‌کند اگر قرار باشد مدیران فرهنگی نظارت بشوند، می‌توان این کار را در مجلس پیگیری کرد؛ چون آنها از بودجه دولتی استفاده می‌کنند و نظارت بر آنها وظیفه مجلس است و دراین‌باره اگر پرسش می‌شد که جشنواره شکلی و متین بوده است؟، این دیگر کار مجلس است و این پتانسیل این پرسشی‌ها در مجلس وجود دارد؛ اما اینکه فیلم‌خوب یا بد است، از محدوده کاری مجلس کاملا بیرون است؛ چون نقد و نظر امری نسبی است و اگر منتقدی فیلمی را بد بداند، احتمال دارد که چهار منتقد دیگر همان فیلم را خوب ارزیابی کنند؛ اما با این مباحث پیش‌آمده و از رفتن فراستی به مجلس، بیشتر درمی‌یابیم که هدف سلاخی خود سینماست تا اینکه بخوانند عملکرد مدیران را به چالش بکشند. این منتقد سینما با توجه به دخال‌ت دولت آمریکا در دهه ۵۰ قرن بیستم که معروف به مک‌کارتیسم شد و هدف آن حذف سینماگران از چرخه تولید بوده است، یادآور می‌شود که خودش نخستین‌بار این مسئله را در صفحه اجتماعی‌اش مطرح کرده که سینمای ما نیز دارد دچار مک‌کارتیسم می‌شود. بنا بر نظر او در ایران ما نیز این مسئله از دهه‌های گذشته آغاز شده و حالا دارد این روزها به شکل برجسته‌تری سوزش می‌دهد و ما با فضایی‌فاجعه‌آلود همراه می‌شویم. او حتی از خودش مثال می‌زند که درباره فیلمی چند سال پیش یک نقد منفی نوشته؛ اما در یک خبرگزاری از آن داشتند سوءاستفاده می‌کردند که نظر فلان منتقد هم همین است و باید فیلم توقیف شود؛ درحالی‌که اصلا هدف نقد چنین نیست. دانش تأکید می‌کند تا زمانی که نتوانیم تمایزی بین مباحث سینمایی و سیاسی قائل بشویم، همیشه این آش و این کاسه است. این منتقد بحث دتابه‌بیتی‌بودن داوران جشنواره فیلم فجر دوره سی‌وینجم را یک بحث انحرافی ارزیابی می‌کند که در برنامه هفت بهروز افخمی مطرح شد؛ درحالی‌که بسیاری از منتقدان به مباحث داوری‌ها و انتخاب آثار انتقادات درستی داشتند که در این انحراف ایجادشده دیگر فرصتی برای پرداختن به آنها باقی نماند. او این انحراف را نوعی سیاسی‌کاری می‌داند و در پایان یادآور می‌شود حتما باید با نوعی شعور آگاهانه این مباحث جدا از هم تمایز قائل شویم که اختلاط اینها همیشه حاشیه‌ساز بوده است.

هنر

ادامه از صفحه اول

بحران پزشکی در ایران و نفس نویربال

مملکت ما برای مرض خوب است و بیمار چیز رمانتیکسی به نظر می‌آید. حرف «توماس مان»، امروز درباره جامعه ما صادق است. او می‌گفت کسانی که دیدی رمانتیک به بیماری دارند، آزادند؛ چون قواعد جامعه از دوش آنها برداشته می‌شود.درباره کیارستمی نشان می‌داد پزشکان نمی‌شناختیم. معنای این حرف این است که ما فقط به سلب‌ریتی‌ها رسیدگی می‌کنیم، نه افراد معمولی. مسئله دوم و بیرخ‌تری که از این پاسخ برمی‌آید، این است که پزشکی که نام کیارستمی را نشنیده، کاملاً از فضای فرهنگی ایران بی‌خبر است. نتایج یک نظرسنجی نشان می‌داد پزشکان از نظر معلومات عمومی در سطح بسیار ضعیفی قرار دارند؛ مثلا بتهوون را نمی‌شناسند و پایتخت فلان کشور را نمی‌دانند. البته روشن است که درباره وضعیت کلی پزشکان سخن می‌گویم؛ پس اینکه گفته شد کیارستمی را نمی‌شناختند خود مشکلی بزرگ‌تر است.در نظر فرید، پزشک وقار قبلی بیمار را به او بازمی‌گرداند، ولی امروز این حالت بین پزشک و بیمار از بین رفته است. بین پزشک و بیمار دو نوع رابطه وجود دارد؛ رابطه اول، دارومحور است که بازمانده دوران روشنگری است. در این دید، بدن انسان مکانیسم و شیمی مشخصی دارد و حرف بیمار مهم نیست. این پزشک است که با دارو یا عمل جراحی سلامتی را بازمی‌گرداند. در دوران جدید جنبش‌هایی در سراسر دنیا به راه افتاده که بیمارمحورند. در نظر آنها دارو در برخی افراد جواب نمی‌دهد، هر دارو یک اثر جانبی هم دارد و گفت‌وگوی پزشک با بیمار یک مسئله اخلاقی نیست. هدف این جنبش‌ها تجدید نظر در نگاهی به پزشکی است که بازمانده دوران روشنگری است و سردمدار آن آمریکاست. یک بیمار آمریکایی‌وقتی به پزشک مراجعه می‌کند، به عنوان سوم‌شخص صحبت می‌کند؛ مثلا می‌گوید این یا این دست درد می‌کند؛ یعنی بیمار نیز دیدی مکانیکی به بدن خود دارد. پزشک هم سؤال‌های عقلانی می‌پرسد. وقتی چنین دید افراطی‌ای به ایران وارد می‌شود، طنینی جادویی می‌یابد. در آمریکا دست‌کم نگاهی علمی وجود دارد، ولی در ایران پزشک و بیمار فکر می‌کنند مسئله شبیه جادو است. دکتر در اولین اقدام به روشی ناشناخته یا بیمار یک آزمایش می‌نویسد تا بدن او را شناسایی کند. دید عقلانی به پزشکی، کار را به جایی رسانده که پزشک فقط براساس آزمایش خون و دستگاه، بررسی خود را انجام می‌دهد. پزشکان تجربه وجود درد از بین می‌رود. پزشک فراموش کرده که باید رابطه‌ای با بیمار داشته باشد. این مسئله ارتباط با بیمار را کاملا قطع و بدن او را به یک سری نمودار و عکس محدود می‌کند. نویربال‌ها نظام پزشکی را داغان کرده‌اند و این مسئله در ایران بیشتر به چشم می‌آید. تحقیق‌ها نشان می‌دهد بیش از ۹۰ درصد نوبلی‌های ام‌آرآی که دکترها می‌نویسند، کاملا بیپهوه است و در گذشته پزشک براساس یک معاینه و حین صحبت تشخیص می‌داد بیمار مشکلی ندارد و بیپهوه مردم را زیر اشعه‌های سرطان‌زا نمی‌فرستادند، ولی امروز دیگر بحث معاینه و تجربه وجود درد، از نظر مهم‌ترین رابطه‌اش با بیمار را از دست داده است.مسئله بعدی که قصد دارم مطرح کنم، درباره «نفس نویربال» است. این نفس، چیزی است که ساخته می‌شود برای اینکه فرد بتواند رقابت کند و «ارزش» بیافرند. تنها هدف نفس نویربال، موفقیت است. برای رقابت، بدن باید زیا باشد و از اینجاست که انواع عمل‌های زیبایی رواج می‌یابد. ماجرا روانی هم هست. زمانی مدرکایی محدود به لباس بود، ولی امروز به بدن هم رسیده است. ربطی به شال و جوب شهر هم ندارد. نفس نویربال به دنبال رقابت و موفقیت است و همه مجبورند یک نفس (self) بسازند. می‌گویند هر نوعی از بیماری، هم مربوط به تن است و هم روان. در جامعه نویربال افراد معمولی و ترس‌زده باید با افراد قوی رقابت کنند. در این لحظه گفتار پزشکی با اقتدار وارد می‌شود و می‌گویند جسم و روخت را طوری درست می‌کنم که موفق شوی. به‌این‌ترتیب، طبقات پایین از دست می‌روند. بازار کلیه به وجود می‌آید و بیمارستان- هتل‌ها تأسیس می‌شوند. متأسفانه پزشکان ما به این مشکلات نمی‌پردازند. سرمایه‌داری جدید و نویلبالیسم تلاش زیادی می‌کند که فضای روشنگری دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ را یاد برده شود. آن سنت روشنگری، سنت من است و من را قادر می‌کند که به سنت وفادار باشم و بهتر از هر نوع بومی‌گرایی‌ای که فقط در اوج فلسفه کار می‌کنند و به حکمت عملی کاری ندارند، من را با سنت انتقادی خدوم آشتی می‌دهد. مسئله پزشک و بیمار یکی از مسائلی است که من به عنوان یک آدم ایرانی با آن درگیرم.